

# مباحث فلسفی

## رنج و خوشی یا لذت و الم

تلم آقای علی‌اشقی حائری

میدانیم که فلسفه « لذت » و بهره‌مندی از خوشیهای زندگی منسوب به اپیکورا می‌باشد و پیروان فلسفه او را « اپیکوریست » میگویند. فیلسوف یونانی در نزدیک آتن بسال ۳۴۱ ق. م متولد گردید و در ۲۷۰ ق. م فوت کرد ولی موضوع فلسفه او هنوز مورد نظر مادیونست و پیروانی دارد. آناطول فرانس یکی از تألیفات خود را بنام « بهشت اپیکور » نامیده است و من آن کتاب را ندیده ام. میگویند اپیکور می‌گفته که: « غرض از زندگی تمتع از تمام لذات مادی است » ولی بعضی میگویند که این نسبت در باره منظور اپیکور درست نیست زیرا: درست است که اپیکور می‌گفته هدف مطلوب انسان در زندگی باید لذت باشد ولیکن مقصود وی لذات شهوانی و حیوانی نبوده است، بلکه او لذت را در ارتقاء عقل و ترقی خرد و ممارست فضیلت می دانسته است.

اپیکور فلسفه را سه قسمت تقسیم کرده بود:

۱ - فلسفه قانونی و این را تمهید مقدمه برای ورود بدریافتن دانش میدانست که بواسطه آن کیفیت دانستن و فهمیدن و صحت تصور ادراک می شود (علم منطق)

۲ - علم شناسائی طبیعت که بواسطه آن اسرار کون و جهان را در می یابند و از ترس و اوهام نجات پیدا میکنند (طبیعیات و هیئت)

۳ - علم اخلاق که بواسطه آن در می یابند که چه باید قرا گرفت و چه را باید ترک گفت تا نیکبخت گردید. (حکمت عملی بقول قدماء)

با اینهمه شایع است که طریقه اپیکور پیروی از لذت بوده است و این طریقه هنوز هم فکر جمع زیادی را مشغول بخود داشته است. در طی مطالعه کتاب « آراء و معتقدات » تألیف علامه فرانسوی دکتر گوستاو لوبون، به فصلی در باب لذت و الم که آن را رنج و خوشی ترجمه کردم بر خوردم. در این فصل « لوبون » « لذت و الم » را برای خوانندگان کتاب خود تشریح مینماید و خالی از فایده ندیدم خلاصه آن را برای مجله شریفه مهر اقتباس کنم.

## لذت و الم

لوبون میگوید: « زبان حال زندگی مادی و معنوی و عنوان رنج و خوشی اعضاء تن، درد و لذت است و لذت و الم طبیعت حیوانی ما را و ادار باعمالی مینماید که در صورت فقدان آنها محال است کاری صورت بگیرد و بنا بر این نشانه بر جسته از احوال باطنی ما لذت و الم یا رنج و خوشی میباشد.

« قوت احساس از حس لذت و الم تکوین شده و حیات مادی و معنوی انسان از این قوه مشتق گردیده است. احساس لذت و درد شخص را و ادار میکند که بنسبت احتیاجات حیاتی کار کند. باره از احتیاجات ضروری زندگی مهلت پذیر نیست مانند گرسنگی (که وقتی دست داد شخص دچار رنج میشود و همینکه رفع شد لذت میبرد، پس برای رفع این رنج و تحصیل آن لذت آدمی تلاش میکند).

## عشق و گرسنگی!

« گرسنگی بدترین درد ها و آلام است و بهترین لذتها، لذت عشق است که بیشتر از هر لذتی بر انسان استیلاء دارد. شیلر شاعر بزرگ هم میگوید:

قوام دنیا بر گرسنگی و عشق است. انواع لذتها و درد های دیگر عواملی هستند که سطوت و شدت آنها کمراست. شو پنهور اشتباه کرده است که میگوید: تمام عواملی که موجب فعالیت آدمیان است بسه چیز بر میگردد: خود پرستی - خباثت - (بدنهادی و بد سرشتی) - شفقت!

## رد عقیده و یلیام جیمس

« در دوره حاضر بعضی از فیلسوفان اهمیت درد و لذت یا رنج و خوشی را در فعالیت آدمی انکار کرده اند. و یلیام جیمس (فیلسوف امریکائی) میگوید: درد و لذت در تأثرات و انفعالات نفسانی ما تأثیری ندارد چنانکه فی المثل کسی نیست که برای لذت بردن از غم و غصه، خویشتن را غصه دار و عبوس نماید، یا اینکه، کسی نیست که فقط برای لذت بردن از تنفس، تنفس کند؟! « اقامه برهان در این قضیه بدینصورت درست نیست، زیرا که آدمی برای لذت بردن از تنفس، تنفس نمیکند، بلکه برای رفع درد و رنجی که ناشی از قطع تنفس میباشد تنفس میکند و همچنین برای لذت بردن از غم و غصه، خویشتن را اندوهناک نمیسازد، بلکه غبار کدورتی که بر چهره می نشیند، تعبیر صادقی از رنج باطنی شخص مینماید که آن خود نوعی از درد و الم میباشد.

## لذت دائمی و پایدار نیست

لوبون میگوید: « درد و لذت استمراری نخواهد بود، درد و لذت طبیعتاً ناپایدار و سست است و این دو هیچگاه و در هیچ احوال با هم مطابقت ندارند. لذت اگر دوام یافت، لذت نخواهد بود، همچنین درد همینکه دوام پیدا کرد رنج آن کاسته میگردد، کاسته شدن و نقصان درد، خود لذتی بشمار میرود، بنا بر این «لذت» آنستکه بتوان آن

را با درد مقایسه کرد و برابر نهاد، یعنی لذت وقتی شناخته میشود که با درد قابل قیاس باشد و اینکه برخی از متفکران از لذات ابدی و جاوید دم زده اند گفتارشان بیهوده و خالی از معنی است.

### لذت نسبی است

گوستا ولوپون میگوید: «لذت يك امر نسبی است و تابع اوضاع و احوال زندگی میباشد، چیزی که ممکن است امروز درد و الم شناخته شود میتواند فردا لذت و خوشی باشد، شخصیکه از همه گونه خوردنیها خورده و شکم سیر داشته باشد خوردن قطعه نان خشکی سخت بروی ناگوار و عذابی الیم است ولی همین شخص چنانچه در جزیره بی آب و علف و سنگستانی واقع شود که در آن چیزی دندان گیر یافته نگردد از خوردن آن قطعه نان لذتی وافر میبرد.

«لذتها و دردها نسبت احوال زندگانی اشخاص متفاوت است شخصیکه در میخانه از نوشیدن می لذت میبرد، با لذتی که يك مرد دانشمند و مخترع یا شاعر و نویسنده بهنگام کار، در کارگاه و دفتر خود میبرد، اختلافی فاحش دارد. و لاشک لذتی که «نیوتن» از اکتشاف ناموس جاذبیت برد بر مراتب برای او لذت بخشتر از این بوده فرضاً تمام زنهای حضرت سلیمان در خلوتگاه او ورود میکردند!

### میل و رغبت ملهم اراده است

بعقیده لوبون: درد و لذت مسبب میل و رغبت میباشد، یعنی میل و رغبت در بلوغ لذت و پرهیز و احتراز از درد و الم حاصل میگردد. و رغبت محرك اساسی اراده و باعث فعالیت و کار است. میل و رغبت ملهم اراده میباشد و باراده الهام میکند که فلان کار را بکند و اراده بدون رغبت و میل معدوم است. قوت و ضعف اراده البته بقوت و ضعف میل و رغبت میباشد. معذالك جایز نخواهد بود اراده را با میل و رغبت - مانند بسیاری از فلاسفه امثال شوپنهاور و کوندیك - با هم مخلوط کنیم، چه، هر گاه میل و رغبت مصدر همه گونه خوشیها و خواستنیها باشد، بنا بر این آنکس که میل بهمه کاری دارد اراده ندارد زیرا که اراده مقرون با تأمل و تصمیم و قصد و اجراء میباشد. بعبارۀ آخری اراده مستلزم يك نوع احوال فکریه و تدبیر و تفکری است که نظیر اینحال در تمایلات و رغبات آدمی همواره یافته نمیشود.

### مقیاس ارزش افراد میل و رغبت است

مقیاس ارزش هر فردی میل و رغبت اوست. این مقیاس باختلاف زمان و احوال مثل اختلافاتی پیدا میکند. ایده آل یا هدف مطلوب يك ملت عنوان میل و رغبت اوست چه استیلاء و سیطره میل و رغبت بر قوه فهم و ادراك آدمی، طرز تصور و آراء و معتقدات وی را تغییر میدهد. «اسپینوزا» فیلسوف معروف درست میگوید که: ما اشیاء را بنا بر میل و رغبت خود نه بواسطه بینائی و بصیرت خود زیبا و دانشین میبینیم» و از آنجا که اشیاء فی حد ذاتها ارزش ندارد بنا بر این تمایل و رغبت ماست که بر آنها ارزش میگذارد و بزرگترین دلیل این مدعا ارزش اشیاء نفیس و تغییر بهای آنهاست.

فی الواقع آدمی نمیتواند بدون میل و رغبت زندگی کند، درست است که در عالم افکاری که افلاطون تصور نموده است، جمالی پر از رونق و جلال و نمونه های پابنده و جاوید وجود دارد ولیکن تا زمانیکه نفخه و روح رغبت و میل در این افکار بهشتی و تصورات دمیده نشود چیز مهمی نیست!

### آرزو آرمان

آرزو و آرمان فرزند میل و رغبت است نه نفس میل و رغبت، چه آرزو عبارتست از یکنوع حالت مستعد روحی که انسان را ناگزیر میسازد، امکان تحقق آنرا بواسطه میل و رغبتی که بنیل آن دارد معتقد شود. شخص ممکن است میل بچیزی پیدا کند ولی آرزوی آن را نداشته باشد. گاه میل و آرزو بهم نزدیک میشوند و احياناً اختلاط هم پیدا میکنند شخصی که قمار میکند هم میل دارد ببرد و هم آرزومند برد است!

### تفاوت لذت و آرزو

تفاوت میان لذت مسلم و آرزو اینستکه: لذت مسلم از لحاظ کمیت (مقدار) و زمان محدود است، درحالیکه آرزو حد و انتهای ندارد. استیلائی شگرفی که آرزو بر دماغ آدمی دارد بواسطه لذات ممکنه است که بر اثر نیل بدان حاصل میگردد. در «آرزو» افسون شگفتی هست که قادر بتحول و تغییر هر چیزی است. پيشوایان و مبلغین مسلکها و مرامها یعنی دعاة تجدد، هیچکاری نمیکند جز اینکه آرزویی را بجای آرزوی دیگر در دماغها بیدار میکنند و در دلها جای میدهند!

### لذت و اله محرک حقیقی است!

لوبون میگوید: «فلاسفه خیلی تلاش کرده اند تا آنحالت یقین (ایمان) را که درانسان هست متزلزل کنند و ثابت نمایند که این دنیا همین است که هست (و غیر از این چیزی وجود ندارد) ولیکن دو حقیقت ثابت و لایتغیر وجود دارد که هیچکس یارای نقض آنها را ندارد و این دو عبارتند از: **لذت و اله** و از این دو «حس» حرکت و فعالیت بشر سرچشمه میگیرد. شرای آسمانی و قوانین زمینی، وعدو وعید، ثواب و عقاب بهشت و دوزخ، مستند باین دو حقیقت میباشند.

لذت و اله — یا رنج و خوشی — از لحظه ای که نفخه حیات درکالبد آدمی دمیده میشود، بنای بروز و ظهور را میگذارد. انسان به نیروی حس و شعور بوجود خودپی میرد که «هست» نه به نیروی تفکر و اندیشه، هر گاه «دکارت» بجای اینکه گفته است: «من فکر میکنم پس من هستم» گفته بود «من حس میکنم پس من هستم» گفتار او بحقیقت بیشتر نزدیک بود زیرا در اینصورت دستور او شمول کلی بر افراد بشر پیدا میکرد و تنها شامل طبقه خودش — طبقه متفکرین که میتوانند فکر بکنند و بوجود و هستی خود واقف شوند — نمیشد.

«انسان همیشه در تلاش و کوشش است. زیرا که آینده در نظر او مجهولست و طبیعت او را هموار ناگزیر میسازد که در جستجوی لذت و فرار از اله با دربی خوشی و پرهیز از رنج باشد. نیروی جاذبه لذت و خوشی و ترس و بیم از درد و اله، این دو چیز محرک حقیقی آدمی است...»